



تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۸/۲۹ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۲/۲۴ صفحه ۱۰۱ تا ۱۳۱

تحلیل الگوی تاریخی مداخله آمریکا در کشورهای جهان (مطالعه موردی شوروی، شیلی، کوبا و کره شمالی)

سید حمزه صفوی^۱، محمدرضا محمدی^۲، علیرضا ثمودی^۳

چکیده

مداخله‌های ایالات متحده آمریکا در تغییر نظام‌های سایر کشورها، شامل تلاش‌های علنی و مخفیانه با هدف تغییر، جایگزینی یا حفظ دولت‌های خارجی می‌شود. این تلاش‌ها، طیف گسترده و متنوعی از اقدامات، شامل حمایت از گروه‌های مخالف دولت مرکزی، تحریم‌های اقتصادی، اقدام در چارچوب شورای امنیت، حمایت از کودتاها، جاسوسی، و در نهایت مداخله مستقیم نظامی و... بوده است. فرآیند این مداخلات پس از جنگ دوم جهانی و قرار گرفتن ایالات متحده به عنوان یکی از قطب‌های جهان در رقابت با شوروی به اوج رسید و پس از فروپاشی شوروی، در سطوح جدیدی در راستای تثبیت هژمونی آمریکا نمایان شد. این مقاله در تلاش است تا با فرض اینکه اقدامات ایالات متحده در کوبا، شوروی، شیلی، کوبا و کره شمالی طی پنج دهه گذشته، از طریق جاسوسی، حمایت از کودتاچیان، تحریم، حمایت از اپوزیسیون، اعطای تابعیت و پشتیبانی مالی و تسلیحاتی از آن‌ها، اقدامات در چارچوب شورای امنیت و مداخله مستقیم نظامی، تابع الگویی در سیاست خارجی و واشنگتن با محوریت مداخله بوده است، به این سوال پاسخ دهد که سیر مداخلات ایالات متحده در طول یک قرن اخیر چگونه بوده است؟ در این بخش تلاش شده است با روند پژوهی مداخلات آمریکا در برخی کشورهای جهان شامل شوروی، شیلی، کره و کوبا طی بازه زمانی یک قرن گذشته که مقارن با ریاست جمهوری ۱۶ نفر از دو حزب دموکرات و جمهوری خواه نیز هست، به بررسی چگونگی این مداخلات برای رسیدن به یک متد واحد مداخلات رسید.

واژگان کلیدی: مداخله، ایران، آمریکا، الگو، متحدان، امنیت داخلی

۱. استادیار گروه مطالعات منطقه‌ای، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، (نویسنده مسئول) دانشگاه تهران، تهران، ایران

Safavi@ut.ac.ir

۲. دانشجوی دکتری روابط بین الملل، دانشکده حقوق، علوم سیاسی و الهیات واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد

اسلامی، تهران، ایران

۳. استادیار پژوهشگاه مطالعات راهبردی، تهران، ایران

The Analysis of historical paradigm of the US Intervention in Countries of the World

(Case Study USSR, Chile, Cuba and North Korea)

Seyed Hamze Safavi¹, Mohammad Reza Mohammad², Alireza Samoudi³

Abstract

The US interventions in changing government systems in other countries, include overt and covert attempts with the aim of changing, replacing or maintaining foreign governments. These attempts included widespread and various spectrum ranging from measures consisting of supporting a government's opposition groups, economic sanctions, measures within the Security Council framework, supporting coups, espionage and finally, direct military intervention.

The process of these interventions after the World War II and the US position as one of the world's poles of in competing against the USSR reached its cimax and after the fall of the USSR, it emerged in line with stabilizing the US hegemony in new levels. This article attempts to hypothesize that the US measures in Cuba, USSR, Chile, and North Korea during the last five years through spionage, supporting coups, sanctions, supporting opposition groups, granting citizaenship and financial and weapon support, measures within the Security Council framework and direct military intervention, as well, depended on a paradigm in Washington foreign policy centering on intervention and therefore; it answers this question of how the course of the US interventions within the recent century have been? In this section, it is attempted to investigate the manner of US interventions, using the study of trends in the US interventions in some of the world's countries such as the USSR, Chile, Cuba and North Korea within a period of the past century, silmultaneous with the presidency of 15 persons from the two Democrat and Republican parties in order to achieve a unified methd of intervention.

Key Words: Intervention, Iran, America, paradigm, allies, internal security

1. Assistant Professor Department of Regional Stdiies, Faculty of Law nd Political Sciences, Tehran University, Tehran, Iran Safavi@ut.ac.r

2. Ph.D Candidate, International Telations, Faculty of Law, Political Sciences and Theologies, Science and Studies Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran

3. Associate Professor, Center for Strategic Studies



مقدمه:

با وجود شکل‌گیری اولیه سیاست خارجی آمریکا بر اساس انزوای سیاسی و همچنین مشکلات داخلی در دو دهه اول قرن بیستم، این کشور تا پایان جنگ جهانی اول در عرصه بین‌المللی حضور جدی پیدا نکرد و توجه سیاست خارجی آن بیشتر به حوزه آمریکای مرکزی و جنوبی معطوف بود (آمبروز، ۱۳۶۳: ۱۷۳). اما شالوده حضور ایالات متحده و حذف و تضعیف دیگر رقبا در عرصه بین‌المللی در همین زمان بنا نهاده شد. در واقع پس از پایان جنگ جهانی دوم، ایالات متحده به عنوان قدرت هژمونیک جهانی همواره کوشیده است با تکیه بر توان خود در عرصه‌های سخت‌افزاری و نرم‌افزاری، نظم مطلوب خود را در نقاط مختلف جهان برقرار کند (مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۸: ۱۷۰). این امر گاهی با ورود مستقیم نظامی و گاهی با دخالت‌های مستقیم و غیرمستقیم در روندهای کشورهای مختلف دنبال می‌شد. تا قبل از فروپاشی شوروی، این دخالت‌ها بیشتر کشورهای بلوک شرق را هدف گرفته بود، اما «گفتمان نظم نوین جهانی» در دوران جنگ سرد توسط بوش پدر مطرح شد و سپس ساموئل هانتینگتن آن را تئوریزه کرد. مینای این گفتمان برتری و جهان‌شمول بودن تمدن غرب است. اصل کلی این گفتمان حفاظت و حراست از ارزش‌ها و منافع تمدن غربی، از طریق برتری اقتصادی، سیاسی و نظامی آمریکا و متحدانش تعریف شده است. پس از پایان جنگ سرد دکتورین آمریکا که پیشتر با محوریت تحدید شوروی دیگر حول محور «مهار» کمونیسم شکل نگرفت، بلکه مبتنی بر گسترش دموکراسی بازار و ارزش‌های بنیادی لیبرالیسم از قبیل سکولاریزم و فردگرایی تعریف شد. این مفاهیم کمابیش با گسترش جهانی الگوی غربی یکی دانسته می‌شود. بررسی تاریخی اقدامات مبتنی بر دخالت ایالات متحده این مدل را نمایان می‌کند که به جز مواردی که منافع حیاتی واشنگتن در معرض خطر قرار می‌گیرند، آمریکا نیروهای نظامی خود را وارد جنگ نمی‌کند و اعزام نیروها به خارج از کشور به عنوان آخرین گزینه در نظر گرفته می‌شود. آمریکا تلاش می‌کند که حتی الامکان نیروهای نیابتی خود در بیرون مرزها یا گروه‌های همسو با منافع خود در داخل کشورها را به عنوان اولین گزینه برای دستیابی به اهداف خود بسیج نماید. آمریکا در دهه‌ها اخیر تلاش کرده تحریم‌های اقتصادی را در راستای دستیابی به اهداف خود اولویت دهد. این مداخلات بر اساس اهداف سیاسی روشن و از پیش تعریف شده صورت می‌گیرد. تناسب میان هدف و حجم نیروهایی که برای تحقق آن بسیج می‌شوند به طور مستمر مورد ارزیابی قرار می‌گیرد و در صورت لزوم تغییر می‌کند. حمایت افکار عمومی و کنگره به عنوان یکی از ارکان اساسی سیاست مداخله آمریکا مطرح بوده و هست. بنابراین





آنچه بیان شد، مقاله حاضر در تلاش است تا ضمن بررسی تاریخی مداخلات آمریکا در کشورهای منتخب شوروی، کوبا، شیلی، کره شمالی، به بررسی مدل این مداخلات بپردازد.

پیشینه پژوهش:

مطالعات مختلفی درباره تبیین مداخله نظامی آمریکا انجام شده است. برای مثال، مطالعات پسینی^۱ (۱۹۹۹، ۱۹۹۵) درباره گزینه‌های ابتدایی و پایانی روسای جمهور آمریکا درباره مداخله نظامی انجام شده است که نشان‌دهنده وجود تفاوت در قبال سیاست‌های حمایت از آزادسازی است. مطالعات او درباره تصمیم‌های ابتدایی و نهایی در موارد مداخله از سال ۱۸۹۸ تا ۱۹۹۶ با اولویت‌های لیبرالی داخلی و واقع‌گرایانه همخوانی دارد؛ به‌ویژه سیاست‌های مرتبط با آزادسازی، رابطه معکوس با محیط بین‌المللی تهدیدساز و استمرار جنگ ارتباط دارد، اگرچه تصمیم نهایی با سیاست‌های ابتدایی و یک کنگره لیبرال ارتباط مستقیمی دارد. مثال دیگر، کار تجربی فوردهام^۲ (۲۰۰۸) است که به ارزیابی اثرات منافع اقتصادی و نگرانی‌های امنیتی بر مداخله آمریکا می‌پردازد. وی معتقد است تعهدهای ناشی از حضور در ائتلاف‌های بین‌المللی و رفتار رقبا تأثیر بلافصل فراوانی بر مداخله آمریکا دارد. چوی^۳ (۲۰۱۳) در مطالعه کمی خود با تحلیل داده‌ها درباره ۱۵۳ کشور بین سال‌های ۱۹۸۱ تا ۲۰۰۵، به بررسی این موضوع می‌پردازد که چه عواملی بر مداخله بشردوستانه تأثیر می‌گذارد. وی با کنترل متغیرهایی همچون دموکراسی و پوشش رسانه‌ای می‌گوید استفاده ایالات متحده از زور، مطابق با این نگاه لیبرال‌هاست که استفاده از زور با هدف حفاظت از قربانیان در برابر موارد نقض حقوق بشر انجام می‌شود.

البته مطالعه‌های زیادی نیز درباره کمک‌های نظامی آمریکا انجام شده است. مطالعات انجام‌شده از سوی پو^۴ (۱۹۹۱) و میرنیک^۵ (۱۹۹۵) نشان می‌دهد تصمیم‌های دولت آمریکا درباره کمک نظامی در دهه ۱۹۸۰ ارتباط معکوسی با نقض حقوق بشر دارد. مطالعات انجام‌شده از سوی بلانتون^۶ (۲۰۰۵ و ۲۰۰۰) درباره صادرات تسلیحات از سوی آمریکا و کمک نظامی هم نشان‌دهنده

1. Peceny
2. Fordham
3. Choi
4. Poe
5. Meernik
6. Blanton



نقش حقوق بشر در این کمک‌های نظامی است. پرینس^۱ (۲۰۱۰) ارزیابی مهمی درباره ادبیات مداخله و استفاده از زور انجام داده است. همچنین مطالعات دیگری نیز انجام شده است که نشان می‌دهد کمک نظامی و مداخله از سوی آمریکا با هم در ارتباط هستند (Choi and James, 2014: 902).

مداخله و سیاست خارجی آمریکا

سیاست خارجی آمریکا همواره رویه‌ها و ایستارهای متضادی در قبال موضوع مداخله داشته است. در ابتدا، سیاست آمریکا تحت تأثیر دکترین مونروئه^۲ (۱۸۲۳) قرار داشت که به موجب آن جهان جدید، باید آزاد از مداخله جهان قدیم باشد. بر اساس این دکترین، ایالات متحده با هدف ممانعت از مداخله کشورهای اروپایی در نیمکره غربی، حق مداخله در امور کشور آمریکای لاتین را برای خود محفوظ می‌دانست که در سرتاسر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم مورد توجه قرار گرفت. ایالات متحده در ابتدا حق مداخله هژمونیک در نیمکره غربی را برای خود قائل بود (ابراهیمی، ۱۳۸۶: ۱۰۲)؛ اما پس از جنگ جهانی دوم، تعریف خود از عرصه منافع حیاتی را گسترش داد و به این ترتیب بیشتر بخش‌های جهان را دربرگرفت (Akhtar et al, 2003: 93). جیمز مونروئه^۳ دسامبر ۱۸۲۳ در پیامی به کنگره آمریکا در دوم دسامبر ۱۸۲۳ این موضوع را مطرح کرد که قاره‌های آمریکا دیگر از سوی حکومت آمریکا، جایی برای استعمار آتی دولت‌های اروپایی نخواهد بود و اینکه کشورهای اروپایی نباید به دنبال گسترش نظام‌های سیاسی خود به نیمکره غربی باشند و ایالات متحده نباید در امور مستعمره‌های اروپایی دخالت کند (Akhtar et al, 2003: 96). ایالات متحده مداخله نظامی را ابزاری مؤثر در حوزه سیاست خارجی می‌داند و پس از جنگ جهانی دوم بارها از آن استفاده کرده است (Choi and James, 2014: 900). نوع خاص مداخله آمریکا را می‌توان در سیاست‌های وودرا ویلسون مشاهده کرد. فرید زکریا، میل شدید بوش به اشاعه دموکراسی را ویلسونیسم همراه با کینه‌توزی می‌نامید (Walker, 2009: 263). در دهه ۸۰، طرفداران مداخله، مباحث امنیتی را مورد توجه قرار دادند؛ با این ادعا که مداخله‌های آمریکا موجب ترویج دموکراسی می‌شود. هر چند سابقه تاریخی نشان می‌دهد که مداخله‌های پلیس

1. Prins
2. Monroe Doctrine
3. James Monroes



آمریکا در تقویت دموکراسی ناکام بوده و اغلب موجب تثبیت دیکتاتوری‌ها شده است. این سابقه نشان می‌دهد که ایالات متحده فاقد اراده و توانایی لازم برای پیشبرد دموکراسی است و رهبران آمریکایی فقط زمانی از دموکراسی حمایت می‌کنند که حکومت‌هایی شکل بگیرند که حامی سیاست‌های آمریکا باشند (Akhtar et al, 2003: 106). ابزارهای مداخله ایالات متحده متفاوت است؛ ۱- کمک‌های اقتصادی و نظامی ۲- تحریم‌های اقتصادی ۳- مداخله مخفی ۴- مداخله شبه-نظامی و ۵- مداخله نظامی مستقیم. رابرت کوهین^۱ پنج معیار را برای توجیه مداخله آمریکا به هنگام به خطر افتادن منافع آمریکا ارائه کرده است:

- اقدام نظامی نباید غیرعادلانه باشد. البته مهم نیست که عادلانه باشد، فقط نباید غیرعادلانه باشد.
- هیچ راهبرد برتری به جز استفاده از زور وجود نداشته باشد.
- باید یک راهبرد خروج سیاسی معقول وجود داشته باشد که دستاوردهای مهم مداخله را حفظ کند.
- اگر تنها راهبرد خروج موجب از بین رفتن دستاوردهای شما شود، نباید اقدام کرد.
- اهداف باید به صراحت مشخص شود و اینکه شاخص‌های سنجش و دستاوردهای مهم مشخص باشد.
- در نهایت باید رویه‌های صریح برای ارزیابی‌های دوره‌ای و شفافیت کامل وجود داشته باشد (Keohane, 2011).

الگوهای تاریخی مداخله ایالات متحده

با وجود شکل‌گیری اولیه سیاست خارجی آمریکا بر اساس انزوای سیاسی و همچنین مشکلات داخلی در دو دهه اول قرن بیستم، این کشور تا پایان جنگ جهانی اول در عرصه بین‌المللی حضور جدی پیدا نکرد و بیشتر به حوزه آمریکای مرکزی و جنوبی معطوف بود، اما شالوده حضور ایالات متحده و حذف و تضعیف دیگر رقبا در عرصه بین‌المللی در همین زمان بنا نهاده شد. تنها در نیمه دوم قرن بیستم، ایالات متحده آمریکا تعداد زیادی کودتای نظامی و براندازی حکومت‌ها را طراحی و رهبری کرده است و ده‌ها بار مستقیم دست به اشغال نظامی کشورها زده یا آن‌ها را تهدید به مداخله نظامی کرده است.

1. Robert Keohane



● شوروی

از نقطه نظر منافع در معرض خطر، رقابت جهانی ابرقدرت‌ها متمایز است. واقعیت آن است که همواره طی سال‌های نظام دو قطبی، توازن منافع بین ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی به کل جالب توجهی از یک منطقه جغرافیایی به منطقه دیگر متفاوت بوده است. قواعد زمینی که دخالت یک ابرقدرت را در مناطقی، که منافع بسیار کمی دارد، به شدت محدود می‌کند، ممکن است برای ابرقدرت دیگر پذیرفتنی باشد.

در واقع باید دخالت‌های جهانی ایالات متحده در اتحاد جماهیر شوروی و مناطق تحت نفوذ آن را متشکل از انواع «بازی» رقابتی در نقاط مختلف جهان ببینیم. علاوه بر این، مفید است که چندین نوع بازی یا مسابقات رقابتی را دارای ساختارهای متفاوت و منطبق تا حدودی متفاوت در نظر بگیریم (یعنی پیامدهایی برای وظیفه مدیریت رقابت به نفع پیشگیری از بحران). برای نقطه شروع تحلیل بیشتر، می‌توان فرض کرد که ساختار بنیادی هر نوع «بازی» با توازن منافی که توسط دو ابرقدرت درک می‌شود تعیین می‌شود تا زمینه دخالت آمریکا در یک منطقه از بلوک شرق داده شود، با در نظر گرفتن بزرگی یا قدرت منافع ادراک شده هر ابرقدرت در هر حوزه و اینکه آیا علایق آن‌ها در آن منطقه توسط آن‌ها متقارن یا نامتقارن تلقی می‌شود.

چهار ساختار اول در روند دخالت‌های آمریکا در مناطق تحت نفوذ شوروی به شرح زیر است:

● **تقارن با بهره بالا:** مناطقی که در آن هر دو طرف تشخیص می‌دهند که منافع بسیار قوی، اگر نه حیاتی، دارند.

● **تقارن کم بهره:** محل‌هایی که در آن هر دو طرف تشخیص می‌دهند که منافع متوسطی دارند.

● **عدم تقارن بهره به نفع شوروی:** مناطقی که در آن هر دو طرف تشخیص می‌دهند که منافع شوروی به وضوح و اساساً مهم‌تر از منافع ایالات متحده است.

● **عدم تقارن منافع به نفع ایالات متحده:** مناطقی که در آن هر دو طرف تشخیص می‌دهند که منافع ایالات متحده به وضوح و اساساً مهم‌تر از منافع اتحاد جماهیر شوروی است.

لازم به ذکر اینکه هر یک از این ساختارهای بازی بر این فرض مهم استوار است که دو طرف در مورد آن منطقه خاص توافق دارند. توصیف توازن منافع با این حال، این فرض در واقع همیشه برآورده نمی‌شود و چهار ساختار بازی، که تاکنون شناسایی شده‌اند، تمام ساختارهای بازی را در بر نمی‌گیرند. طیفی از موقعیت‌های رقابتی نوع‌شناسی باید به گونه‌ای گسترش یابد که حداقل دو ساختار بازی اضافی را در بر گیرد:



تقارن منافع مورد مناقشه: مناطقی که ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی در مورد تعادل نسبی منافع خود توافق ندارند.

تقارن بهره نامشخص: مناطق دارای ماهیت مبهم یا سیال که در آن یک یا هر دو ابرقدرت مطمئن نیستند. منافع خود یا دیگری را ارزیابی می‌کنند و ارزیابی اینکه چگونه و تا چه حد منافع آن‌ها در یک وضعیت در حال توسعه و ناپایدار درگیر می‌شود، برایشان مشکل است (Glaser, 1996: 11).

چنین گونه‌شناسی ساختارهای بازی در درجه اول برای یادآوری پیچیدگی‌های رقابت جهانی بین ابرقدرت‌ها مفید است. اگر علاوه بر این، در هر یک از این ساختارهای مختلف بازی، «منطق» یک شخصیت ساده و واضح وجود داشته باشد که بتوان از آن استفاده کرد، کار بسیار آسان‌تر می‌شود. منظور شناسایی قواعد یا هنجارهای اصلی دخالت است که ابرقدرت‌ها بتوانند رقابت خود را از طریق آن‌ها تنظیم کنند.

با این حال، در حالی که نوع‌شناسی برخی از راهنمایی‌های مهم را به این منظور برای نقطه شروع ارائه می‌دهد، ابعاد اضافی مشکل باید مورد توجه قرار گیرد. بنابراین، علاوه بر بزرگی منافع ابرقدرت‌ها و تقارن بین منافع آن‌ها در مناطق مختلف جغرافیایی، متغیرها و ملاحظات دیگر احتمالاً بر قواعد یا هنجارهای اساسی، که هر ابرقدرت برای هر نوع بازی ترجیح می‌دهد یا بر آن پافشاری می‌کند، تأثیر می‌گذارد و این متغیرهای دیگر احتمالاً کار را دشوار می‌کنند، البته لزوماً برای ابرقدرت‌ها توافق بر سر قوانین و هنجارهای رقابت در هر نوع بازی غیرممکن است. این متغیرهای اضافی منابع و راهبردهای موجود در اختیار ابرقدرت‌ها برای استفاده در رقابت‌هایشان، اما محدود به آن‌ها نیست. محدودیت‌های مختلف داخلی و بین‌المللی در تعیین منافع آن‌ها به صورت عملیاتی و در تعقیب آن منافع و ایدئولوژی‌ها، برداشتها و تصاویری که وارد و بر رفتار سیاست خارجی ابرقدرت‌ها تأثیر می‌گذارد. اکنون در نظر بگیریم که منطق دخالت ایالات متحده در شوروی در رابطه با هنجارهای رقابت و چگونگی این پیامدها، تحت تأثیر برخی متغیرهای دیگر قرار می‌گیرند یا گرفته‌اند (Glaser, 1996: 13).

حوزه‌های عدم تقارن با بهره بالا به نفع ایالات متحده یا اتحاد جماهیر شوروی در نگاه اول مدل ما نشان می‌دهد که موقعیت‌هایی از این نوع باید به توسعه و پذیرش قواعد (یا هنجارهایی) کمک کند که پیشگیری از بحران را تسهیل می‌کنند. در نهایت، ابرقدرت با منافع مسلط در یک منطقه خاص (شوروی‌ها در اروپای شرقی، ایالات متحده در دریای کارائیب) ممکن است با موفقیت، مدعی



یک حوزه منافع بدون چالش باشد؛ اما ابرقدرت دیگر ممکن است تمایلی به کناره‌گیری کامل از دخالت در آن نداشته باشد.

آن گونه که تاریخ جنگ سرد و دوران پس از تنش‌زدایی به ما می‌آموزد، ابرقدرت‌هایی که منافع متوسطی در حوزه منافع غالب طرف مقابل دارند، ممکن است همچنان در آن محدوده دخالت کنند. این محدودیت‌ها ممکن است به شکل محدودیت اهدافی باشد که در آن زمینه دنبال می‌کنند یا ابزاری که به نمایندگی از آن اهداف به کار خواهند گرفت.

وقتی چنین باشد، رسیدن به یک درک روشن در مورد قوانین اصلی یا هنجارهای رقابت برای ابرقدرت‌ها دشوار خواهد بود. با وجود این، احتمالاً هنجارها و الگوهای مهار ضمنی پدیدار می‌شوند که به ساختار و تعدیل دخالت ابرقدرت‌ها در چنین مناطقی کمک می‌کند. در واقع، ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی حوزه‌های منافع غالب یکدیگر را به رسمیت شناخته و تا حد زیادی به آن‌ها احترام گذاشته‌اند، اگرچه آن‌ها این کار را عمدتاً از طریق هنجارهای ضمنی و محدودیت‌های موقتی خود تحمیلی انجام داده‌اند؛ در عین حال با توجه با رویکرد امپریالیستی ایالات متحده، این کشور همواره تلاش کرده با دخالت در شوروی و حوزه‌های نفوذ این کشور، به محدود کردن مسکو در عرصه‌های بین‌المللی و جلوگیری از نفوذ کمونیسم شود. در این راستا، دخالت ایالات متحده در ویتنام، کره، لهستان و ایجاد ناتو در این راستا تحلیل‌شدنی است (Glaser, 1996: 20).

جنگ سرد و پیامدهای آن به‌ویژه فروپاشی و تجزیه اتحاد جماهیر شوروی اثرات شگرفی در عرصه روابط بین‌الملل به‌جای گذاشته‌اند که اهمیت آن‌ها بر هیچ‌کس پوشیده نیست؛ در ادامه مهم‌ترین سیاست‌های دولتمردان ایالات متحده، به‌ویژه عملکرد رونالد ریگان، چهلمین رئیس‌جمهور آمریکا، در برابر شوروی سابق را بررسی کنیم؛ سیاست‌هایی که در فروپاشی این ابرقدرت نقش کلیدی ایفا کردند.

زمانی که ریگان در سال ۱۹۸۰ در انتخابات ریاست جمهوری پیروز شد برژنف در شوروی قدرت را در دست داشت؛ اما در ۱۹۸۲ وی فوت کرد و «آندروپوف» بر سر کار آمد؛ اما او هم در سال ۱۹۸۴ از دنیا رفت و جای خود را به «کنسنتانتین چرنکو» داد؛ ولی در دهم مارس سال ۱۹۸۵ چرنکو نیز فوت کرد و «میخائیل گورباچوف» (Пфандль, 1994: 101-108) به دبیر کلی حزب کمونیست شوروی منصوب شد و بر اریکه قدرت سیاسی کشور تکیه زد. هنگامی که گورباچوف پا به عرصه سیاست گذاشت مشکلات بسیاری به‌ویژه در زمینه اقتصادی گریبانگیر اتحاد جماهیر شوروی بود و وی سعی کرد با اصلاحات سریع اقتصادی و سیاسی از فشار این مشکلات بکاهد؛



اما تدابیر دولت جمهوری خواه ریگان در ادامه روند جنگ سرد سبب شد نه تنها این اصلاحات به اهداف خود دست نیابد، بلکه نتایج عکس داشت. گفتنی است به دلیل خطر رویارویی هسته‌ای بین دو ابرقدرت که می‌توانست به نابودی هر دو آنها بینجامد هرگز جنگ گرمی بین آنها درنگرفت؛ اما آمریکا توانست از طریق جنگی مسالمت‌آمیز بر رقیب خود تفوق یابد و او را از پای درآورد. تخریب چهره اخلاقی اتحاد جماهیر شوروی، جلوگیری از گسترش ایدئولوژی کمونیستی شوروی، ممانعت از دسترسی شوروی به تکنولوژی‌های پیشرفته، کاهش ارزش محصولات شوروی در بازارهای بین‌المللی، افزایش هزینه‌های داخلی، وادارسازی شوروی به هزینه‌کرد متقابل، استفاده از افکار عمومی، فروپاشی شوروی، جاسوسی از اسناد شوروی به بهانه اسرای آمریکایی و MIA، حمایت ایالات متحده از دولت‌های مبارز با کمونیسم، تقویت اقتدارگرایی چین در برابر کمونیسم روسیه و حمایت از اعطای منچوری به چین در قبال فاصله از مسکو از مهمترین دخالت‌های آمریکا در امور داخلی مسکو بود که در نهایت به فروپاشی این کشور منجر شد.

● شیلی

ایالات متحده آمریکا در ۱۹۶۴ با حکومت شیلی در سرکوب معترضان و شورشیان همکاری گسترده کرد. دولت کندی تیمی متشکل از صد مأمور سیا و وزارت امور خارجه را به شیلی فرستاد تا در انتخابات ۱۹۶۴ نتیجه را تغییر دهند. کمپین ترس سرخ، با تصاویر تیرباران افراد و تانک‌های شوروی برای ترساندن زنان، تولید برنامه‌های رادیویی توسط سیا، پخش اخبار ساختگی و موارد مشابه همه در همین راستا بود. در پایان ادواردو فری^۱، با کسب آرای بیشتر زنان برنده انتخابات شد؛ ولی با وجود برپایی کمپین‌های آمریکایی، آلوده در ۱۹۷۰ به‌رغم تحریم‌های اقتصادی و کمپین بی‌ثبات‌سازی آمریکا، دوباره در انتخابات پیروز شد. براندازی خشونت‌آمیز دولت وحدت ملی سالوادور آلنده، مسیر تاریخ شیلی را برای همیشه تغییر داد. دخالت پنهانی سیا در امور شیلی و خوی استبدادی و سرکوبگر ژنرال پینوشه، کودتای ۱۹۷۳ شیلی را به بدنام‌ترین و فاجعه‌بارترین نمونه تصاحب قدرت در تاریخ آمریکای لاتین تبدیل کرد.

انتشار خبر دخالت آمریکا و سیا در این کودتا به رسوایی بزرگی در اواسط دهه ۱۹۷۰ میلادی انجامید و مجلس سنای این کشور خواهان تحقیق و بررسی جامع و دقیق در این باره شد. معلوم شده بود که رئیس‌جمهور وقت آمریکا، ریچارد نیکسون به سیا دستور داده که «فریاد اقتصاد

1. Edward Ferry



شیلی را درآوردند» تا «از به قدرت رسیدن آینده جلوگیری شود یا اینکه او را از مسند قدرت پایین بکشند». با این حال، از زمان کودتای شیلی تا امروز اسناد و اطلاعات محرمانه سیا و وزارت خارجه آمریکا مربوط به این برهه از تاریخ این کشور، محرمانه و دسترس ناپذیر بودند، تا اینکه قانون آزادی اطلاعات، امکان دسترسی به برخی از اطلاعات و اسناد محرمانه را با استثناهایی فراهم کرد و مجموعه‌ای از اسناد مربوط به سال‌های ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۶، به درخواست آرشيو امنیت ملی^۱ در اختیار آن‌ها قرار گرفت و سپس منتشر شد (تاریخ ایرانی، ۱۳۹۹).

یادداشت‌ها و گزارش‌های سیا درباره «عملیات فوبلت»، که اسم رمز مجموعه عملیات مخفیانه سیا برای تشویق و تحریک انجام کودتا و نیز تخریب دولت آینده از درون بود، شامل صورت‌جلسات ملاقات‌های هنری کیسینجر مشاور امنیت ملی رئیس‌جمهور وقت ایالات متحده و مقامات سیا، تلگرام‌های سیا به مرکز سازمان در سانتیاگو، و خلاصه شرح عملیات مخفیانه سال ۱۹۷۰ بوده که سرنخ‌های قرص و محکمی برای تعقیب و ردگیری تصمیمات و عملیات علیه حکومت آینده به‌شمار می‌آیند.

همچنین طرح‌های استراتژی شورای امنیت ملی ایالات متحده که از نقشه‌ها و اقدامات انجام‌شده برای «بی‌ثبات کردن» اقتصاد شیلی و تحریم و به انزوا بردن حکومت آینده از منظر روابط دیپلماتیک، در فاصله سال‌های ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۳ پرده برمی‌دارند. یادداشت‌ها و تلگرام‌های وزارت امور خارجه و شورای امنیت ملی ایالات متحده، پس از وقوع کودتای نظامی در شیلی که مدارک موثقی از سببیت‌ها و موارد آشکار نقض حقوق بشر در شیلی تحت حکومت نظامی ژنرال پینوشه به دست می‌دهند.

اسناد اف‌بی‌آی، پلیس فدرال ایالات متحده، درباره عملیات کوندور-عملیات ترور یستی پلیس مخفی شیلی (دینا)- که با حمایت ایالت متحده انجام می‌شد، شامل نامه‌های میسائیل تاونلی مأمور دینا از زندان است که مدارکی در رابطه با ترور «اورلاندو لتلیر» و «رونی مافیت» در واشنگتن دی‌سی که با بمب‌گذاری در اتومبیل‌شان کشته شدند، به دست می‌دهد. اطلاعات پرجزئیات این عملیات و چندین عملیات دیگر از جمله قتل «کارلوس پرتز» ژنرال شیلیایی و زنش در بوینس آیرس، همگی در این اسناد آمده‌اند، که همه این اقدامات، منجر به سقوط دولت مورد حمایت مردم شیلی شد.

از دیگر سو، اعتراضات ۲۰۱۳-۲۰۱۱ شیلی -معروف به زمستان شیلی (به‌ویژه اشاره به



اعتراضات گسترده اوت ۲۰۱۱) یا تعارض آموزش شیلی (که در رسانه‌های شیلی برچسب‌گذاری شده است) - مجموعه‌ای از اعتراضات به رهبری دانش‌آموزان در سراسر شیلی بود که خواستار چهارچوب جدیدی برای آموزش در کشور بودند، از جمله مشارکت مستقیم دولت در آموزش متوسطه و پایان دادن به وجود سود در آموزش عالی. در حال حاضر در شیلی، فقط ۴۵ درصد دانش‌آموزان دبیرستان در مدارس دولتی سنتی تحصیل می‌کنند و اکثر دانشگاه‌ها نیز خصوصی هستند. از اواخر انتقال شیلی به دموکراسی در سال ۱۹۹۰، هیچ دانشگاه دولتی جدیدی ساخته نشده است، حتی اگر تعداد دانشجویان دانشگاه افزایش یافته باشد. فراتر از خواسته‌های خاص در مورد آموزش، این احساس وجود دارد که این اعتراضات «ناراضیتی عمیق» در برخی از بخش‌های جامعه را با سطح بالای نابرابری شیلی نشان می‌دهد. اعتراضات شامل راهپیمایی‌های گسترده و غیرخشونت‌آمیز؛ اما همچنین تعداد جالب توجهی از خشونت از سوی معترضان و همچنین پلیس ضدشورش است. بر اساس گزارش ویکی لیکس، دولت ایالات متحده به دولت غرب‌گرای شیلی در سرکوب این اعتراضات کمک بسیاری کرده است (WIKILEAKS, 2015).

● کره

از سال ۱۹۰۵ میلادی، شبه‌جزیره کره تحت حکومت ژاپنی‌ها اداره می‌شد و در تمام سال‌های جنگ جهانی دوم نیز تحت اشغال نیروهای این کشور قرار داشت. با بمباران اتمی ژاپن در سال ۱۹۴۵ و متعاقباً، شکست این کشور، شبه‌جزیره کره از سلطه و اشغال ژاپن آزاد شد. دو روز پس از بمباران اتمی هیروشیما در ششم اوت ۱۹۴۵، اتحاد جماهیر شوروی نیز به ژاپن اعلان جنگ داد و بر منچوری و شمال شبه‌جزیره کره هجوم برد. سپس نیروهای ایالات متحده آمریکا نیز از جنوب به این منطقه وارد شدند و با تشکیل کنفرانس‌های بین‌المللی «یالتا» (در کریمه) و «پوتسدام»، موقتی این شبه‌جزیره در مدار ۳۸ درجه میان قوای شوروی و آمریکا به ترتیب از شمال و جنوب تقسیم شد. بنابراین، در سال ۱۹۴۶ حزب کمونیست کره شمالی با حمایت شوروی تشکیل و «کیم ایل سونگ» نخستین رهبر آن شد. در سال ۱۹۴۸ نیز جمهوری دموکراتیک خلق کره اعلام موجودیت کرد. دو سال بعد، بخش جنوبی شبه‌جزیره کره اعلام استقلال کرد که متعاقب آن مورد حمله بخش شمالی قرار گرفت و به این ترتیب جنگ دو کره آغاز شد (Lee, 1996: 72-74).

کره شمالی - گفته می‌شود با توصیه و حمایت اتحاد جماهیر شوروی و شخص استالین - این جنگ نسبتاً بین‌المللی را در ۲۵ ژوئن ۱۹۵۰ آغاز کرد (Waxman, 2017: 3 and , 2013: 11).



Armstrong) که تا ۲۷ ژوئیه ۱۹۵۳ به طول انجامید و به واسطه آن نیز حداقل دو میلیون و ۵۰۰ هزار نفر جان خود را از دست دادند (Chossudovsky, 2013). در این جنگ آمریکا و سازمان ملل (با حضور ۲۰ کشور) به حمایت از کره جنوبی پرداختند و در مقابل چین نیز به جرگه کره شمالی و شوروی پیوست. پایان جنگ با انعقاد قرارداد آتش بس بین دو کره تحقق یافت و نیروهای ناظر آتش بس ملل متحد در منطقه حائل بین دو کشور مستقر شدند. بلافاصله با ظهور اختلافات دو کره و تشدید جانبداری ابرقدرت‌ها از متحد شمالی و جنوبی خود، تا پایان جنگ سرد در سال ۱۹۹۱، به دلیل مخالفت شوروی با عضویت کره جنوبی و متقابلاً مخالفت آمریکا با عضویت کره شمالی، هیچ یک از دو کره موفق به عضویت در ملل متحد نشدند؛ اما فروپاشی اتحاد شوروی به بیش از چهار دهه بن بست در این خصوص خاتمه داد (Trauffer, 2015: 5). به این ترتیب در هشتم اوت ۱۹۹۱ شورای امنیت بدون استفاده از حق وتو از سوی هر یک از اعضای دائمی خود، قطعنامه ۷۰۲ را با پذیرش رسمی کره شمالی و کره جنوبی به عنوان اعضای اصلی ملل متحد مورد تصویب قرار داد. از سال ۱۹۹۴ نیز «کیم جونگ ایل» قدرت را به دست گرفت و با مرگ وی در دسامبر ۲۰۱۱، ظرف شش سال گذشته پسرش «کیم جونگ اون» بر مسند رهبری این کشور تکیه زده است.

در سپتامبر ۱۹۵۶ آمریکا بر خلاف بند ۱۳ (د) قرارداد آتش بس کره، تصمیم گرفت تسلیحات هسته‌ای را در خاک کره جنوبی مستقر کند. با وجود اینکه در این بند از توافق نامه آتش بس (مورخ ۲۷ ژوئیه ۱۹۵۳) مقرر شده بود «هیچ یک از طرفین حق ارسال سلاح‌های جدید به دو کره را ندارند و تنها قادرند به جایگزینی قطعه به قطعه تجهیزات مبادرت ورزند» (Myong, 1997)؛ اما در زمان آیزنهاور، رئیس ستاد مشترک این کشور «دریاسالارادفور» نشان داد که سیاست و مقاصد نظامی ایالات متحده بر پایه انتقال سلاح‌های اتمی به کره جنوبی استوار شده است و با وجود نگرانی متحدان این کشور و سازمان ملل متحد، در ۲۱ ژوئن ۱۹۵۷، ایالات متحده به نمایندگان کره شمالی اطلاع داد که این کشور دیگر خود را موظف به اجرای ماده ۱۳ بند (د) از توافق نامه آتش بس ۱۹۵۳ نمی‌داند. از همین رو در ژانویه ۱۹۵۸ موشک‌های هسته‌ای «Honest John» و توپ اتمی ۲۸۰ میلی‌متری توسط آمریکا در کره جنوبی مستقر شد و یک سال بعد نیز «موشک‌های کروزماتادور» با قابلیت هسته‌ای و با برخورداری از برد بلند برای هدف قرار دادن چین و شوروی در ناحیه جنوبی شبه جزیره کره نصب و راه اندازی شد (Selden and, 2004: 27). در پاسخ به این سیاست واشنگتن، پیونگ یانگ نیز تأسیسات عظیم زیرزمینی از تسلیحات



متعارف را در نزدیکی منطقه حائل ایجاد کرد (Scobell and Sanford, 2007: 40) و در سال ۱۹۶۳ کره شمالی از شوروی کسب تکنولوژی و تسلیحات هسته‌ای را درخواست کرد؛ اما مقامات نظامی و سیاسی مسکو این درخواست را نپذیرفتند و پکن نیز به درخواست مشابه پیونگ‌یانگ پاسخ منفی داد.

در دهه‌های ۷۰ و ۸۰ میلادی، مرکز ثقل توسعه صنعتی کره شمالی بر برنامه هسته‌ای آن قرار داشت و در این دوران پروژه هسته‌ای رشد جالب توجهی یافت. به همین دلیل، فشارهای آمریکا بر شوروی افزایش پیدا کرد تا در مورد همکاری‌های هسته‌ای خود با کره شمالی تجدید نظر کند (Clements, 2016: 110-90). این فشارها نهایتاً سبب شد تا کره شمالی در ژوئیه ۱۹۷۷ قرارداد پادمان سه‌جانبه‌ای را با «آژانس بین‌المللی انرژی اتمی» و شوروی امضا کند و به این ترتیب مجتمع پونگیون زیر نظارت آژانس قرار گیرد. به علاوه، کره شمالی در قبال راه‌اندازی چهار راکتور آب سبک از شوروی (معاهده عدم گسترش سلاح‌های هسته‌ای ان.پی.تی) را در ۱۲ دسامبر ۱۹۸۵ امضا کرد که شرط دریافت آن، امضای اولیه کره شمالی بود؛ اما این راکتورها هیچ‌گاه تحویل کره شمالی نشد. به همین خاطر با وجود امضای ان.پی.تی توسط پیونگ‌یانگ، مقامات این کشور تا سه سال به بازرسان آژانس بین‌المللی انرژی اتمی اجازه ورود ندادند؛ لذا در سال ۱۹۸۶، یک راکتور حرارتی ۲۰ مگاواتی در منطقه پونگیون فعالیت خود را آغاز کرد (Scobell, 2007: 73) and Sanford).

در سپتامبر ۱۹۹۱ جرج بوش (پدر) اعلام کرد که تسلیحات هسته‌ای خود را از خاک کره جنوبی خارج می‌کند و در دسامبر همان سال رئیس‌جمهور کره جنوبی رسماً اعلام کرد که در آن کشور دیگر سلاح هسته‌ای وجود ندارد. در فوریه ۱۹۹۲ نیز کره شمالی با «آژانس بین‌المللی انرژی اتمی» به توافق دست یافت که پس از چهار ماه بازرسان آژانس اجازه دسترسی به تأسیسات پونگیون را کسب کردند؛ اما زمانی که در فوریه ۱۹۹۳ آژانس درخواست کرد که از دو سایت مشکوک این کشور بازدید کند، کره شمالی با آن مخالفت کرد و این دو سایت را نظامی و غیرقابل بازرسی توصیف کرد. به دنبال این مخالفت، آژانس از شورای امنیت درخواست کرد تا کره شمالی را ملزم به بازدید بازرسان آژانس از دو سایت مورد نظر کند. کره شمالی نیز در ژوئیه ۱۹۹۳ اعلام کرد که از ان.پی.تی خارج می‌شود. واشنگتن نیز درست یک سال بعد سیاست دوگانه فشار دیپلماتیک و تهدید نظامی را علیه این کشور عملیاتی کرد. متعاقباً پیونگ‌یانگ هم اعلام کرد که تحریم‌های اقتصادی را «اقدام جنگی» تلقی کرده و با آن مقابله می‌کند. این بحران با سفر جیمی کارتر به عنوان



فرستاده ویژه بیل کلینتون به کره شمالی، و ملاقات و توافق وی با کیم ایل سونگ در ژوئن ۱۹۹۴ فروکش کرد. متعاقباً موفقیت این دیدار منجر به تدوین یک «چهارچوب توافق شده» بین آمریکا و کره شمالی در اکتبر ۱۹۹۴ شد (Scobell and Sanford, 2007: 74).

اما واشنگتن از اجازه ندادن به بازرسان آژانس برای بازرسی فعالیت‌های گذشته کره شمالی ناخشنود بود و پیونگ‌یانگ از تاخیر در ساخت راکتور آب سبک رضایت نداشت. از همین رو در سال ۲۰۰۱، جرج بوش (پسر) نگاه سختگیرانه‌تری به اجرای «چهارچوب توافق شده» اعمال کرد. تحت چنین شرایطی، بوش در سخنرانی سالانه خود در کنگره از کره شمالی به‌عنوان «محور شرارت» نام برد. در اکتبر ۲۰۰۲ نیز «کنگ سک جو»، معاون وزیر خارجه کره شمالی، به «جیمز کلی»، فرستاده ویژه آمریکا در امور آسیای شرقی و اقیانوسیه، گفت که این کشور به برنامه تسلیحات هسته‌ای دست پیدا کرده است (IIS, 2004: 42). به همین جهت، آمریکا بر اساس ادعای خود، در دسامبر ۲۰۰۲ تحویل محموله‌های نفت به کره شمالی را متوقف کرد و کره شمالی هم متقابلاً در تاریخ ۱۰ ژانویه ۲۰۰۳ رسماً اعلام کرد که از ان.پی.تی خارج خواهد شد؛ اما در آوریل ۲۰۰۳ بنا به پیشنهاد چین، مذاکرات سه‌جانبه‌ای بین آمریکا، چین و کره شمالی با هدف پایان دادن به بحران هسته‌ای کره شمالی در پکن صورت گرفت که به مذاکرات شش‌جانبه (کره شمالی، کره جنوبی، آمریکا، روسیه، چین و ژاپن) تبدیل شد. نهایتاً در ۱۹ سپتامبر ۲۰۰۵ مذاکرات شش‌جانبه به نتیجه رسید و گروه شش با امضای سندی تحت عنوان «بیانیه مشترک» از گسترش بحران کره جلوگیری کرد (Carlin and Lewis, 2008: 12-11).

در ۱۳ فوریه ۲۰۰۷ گروه شش‌جانبه مجدداً تشکیل شد که در این دور از مذاکرات بر خلاف گذشته به جای واژه «فریز کردن»، تنها بر «توقف» در خصوص برنامه هسته‌ای کره شمالی تأکید شد و بر اساس سند مورد توافق که «اقدامات مقدماتی برای اجرای بیانیه مشترک» نام‌گذاری و معرفی شد، مقرر شد «کره شمالی در مقابل بسته تشویقی کمک‌های اقتصادی و انرژی، ظرف دو ماه، به تمام فعالیت‌های هسته‌ای خود خاتمه دهد، به ان.پی.تی بازگردد و پادمان‌های آژانس را بپذیرد» (Carlin and Lewis, 2008: 18-17). از همین رو در اکتبر ۲۰۰۸ واشنگتن برای دستیابی به یک موفقیت پایدار در حوزه سیاست خارجی که حزب جمهوری خواه در اواخر دوره دوم دولت جرج بوش به‌شدت به آن نیاز داشت، کره شمالی را از فهرست «کشورهای حامی تروریسم» حذف کرد تا در گام بعدی، مقامات پیونگ‌یانگ را متعهد به مذاکرات جدی در مورد از کار انداختن تأسیسات هسته‌ای خود کند (Cooper, 2008)؛ اما پرتاب راکت به فضا در مارس



۲۰۰۹ و دومین آزمایش هسته‌ای کره شمالی در ۲۵ مه همان سال، به اتفاق آرا به صدور قطعنامه ۱۸۷۴ در ۱۲ ژوئن همان سال در شورای امنیت ملل متحد منجر شد. سال‌های ۲۰۱۰ و ۲۰۱۱ نیز به واسطه افزایش درگیری‌ها و تنش‌ها میان دو کره، بحران شبه‌جزیره شدت گرفت. با امتناع آمریکا از ارسال کمک‌های غذایی به کره شمالی و متعاقباً پرتاب موشک حامل ماهواره به فضا توسط این کشور در آوریل و دسامبر ۲۰۱۲، شورای امنیت در ۲۲ ژانویه ۲۰۱۳ قطعنامه ۲۰۸۷ را علیه پیونگ‌یانگ به تصویب رساند که همین بهانه‌ای شد که در ۱۲ فوریه ۲۰۱۳ کره شمالی به سومین آزمایش هسته‌ای خود مبادرت ورزد و قطعنامه ۲۰۹۴ شورای امنیت را در هفتم مارس ۲۰۱۳ به جان بخرد تا ضمن محکومیت، شاهد عملیاتی شدن تحریم‌های شدید علیه خود باشد. در پاسخ به این قطعنامه نیز، کره شمالی آمریکا و کره جنوبی را به حمله هسته‌ای تهدید کرد (17-European Parliament Report, 2017: 16). در ادامه نیز در ششم ژانویه ۲۰۱۶، کره شمالی چهارمین آزمایش هسته‌ای خود را انجام داد که زلزله‌ای ۵/۱ ریشتری به همراه داشت. شورای امنیت هم در دوم مارس ۲۰۱۶، قطعنامه ۲۲۷۰ را در خصوص آزمایش بمب هیدروژنی و موشک ستاره درخشان تصویب کرد که موارد متعددی از ممنوعیت‌ها و محدودیت‌ها را برای کره شمالی به همراه آورد. همین امر باعث شد کره شمالی در ۹ سپتامبر ۲۰۱۶، پنجمین آزمایش هسته‌ای خود را انجام دهد.

قطعنامه ۲۳۷۱ شورای امنیت ملل متحد نیز در تاریخ پنجم اوت ۲۰۱۷ به منظور تقویت تحریم‌های کره شمالی به دلیل دو آزمایش موشک بالستیک انجام شده در تاریخ‌های سوم و ۲۸ ژوئیه ۲۰۱۷، به اتفاق آرا به تصویب رسید. نهایتاً در ۲۳ دسامبر ۲۰۱۷، قطعنامه ۲۳۹۷ شورای امنیت سازمان ملل در پاسخ به آزمایش موشک‌های بالستیک پیونگ‌یانگ در ۲۹ نوامبر به اتفاق آرا، مجموعه جدیدی از تحریم‌های شدید در مورد کره شمالی را به تصویب رساند که عملاً راه‌های دسترسی به انرژی و سوخت این کشور را تا سقف ۸۹ درصد محدود می‌کند و همچنین ظرف دو سال، کشورهای پذیرنده کارگران کره شمالی در خارج از کشور را موظف کرده است که اتباع این کشور را اخراج کنند. بنابراین، از آغاز سال ۲۰۱۶، شورای امنیت ملل متحد با فشار آمریکا پنج قطعنامه جدید علیه کره شمالی به تصویب رسانده است که این قطعنامه‌ها در میان شدیدترین و سخت‌ترین مجازاتی است که ملل متحد برای یک کشور عضو اعمال کرده و منابع درآمد و تجارت آن را هدف قرار داده است.

از زمانی که دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور آمریکا، قدرت را در ابتدای سال ۲۰۱۷ میلادی در



این کشور به دست گرفت، شاهد راهبردی سرسختانه از سوی واشنگتن و پنتاگون در قبال کره شمالی هستیم؛ «جیمز ماتیس»، وزیر دفاع دولت جدید ایالات متحده، در اولین سفر خارجی خود به کره جنوبی و سپس ژاپن رفت تا اهمیت منطقه اقیانوس آرام را برای منافع امنیتی آمریکا عیان تر کند. «رکس تیلرسون»، وزیر خارجه ترامپ، هم صراحتاً گفته است که دوران دیپلماسی و صبر استراتژیک به پایان رسیده و شمار رزمایش‌ها، نیروهای نظامی و تعداد تسلیحات این کشور در شبه‌جزیره کره هر روز سیر صعودی به خود خواهد دید (Graham, 2017: 14). این کشور از یک‌سو و در پی آزمایش‌های موشکی و اتمی کره شمالی در سال ۲۰۱۶، سخت‌ترین تحریم‌ها را به اجرا گذاشته و از طرف دیگر با کره جنوبی و ژاپن در حال برگزاری رزمایش‌های دوجانبه و سه‌جانبه در اطراف منطقه شبه‌جزیره کره است. آخرین رزمایش مشترک آمریکا و کره جنوبی، رزمایشی بزرگ و پنج‌روزه با حضور ۲۳۰ جنگنده (از جمله جنگنده‌های اف ۲۲ و اف ۳۵) و ۱۲ هزار نظامی آمریکایی در چهارم دسامبر ۲۰۱۷ بود (Reuters, 4, 2017).

کاخ سفید در ۲۶ آوریل ۲۰۱۷ و در اقدامی غیرمعمول، تمامی اعضای ۱۰۰ نفره سنای آمریکا را برای قرار گرفتن در جریان گزارشی درباره کره شمالی فراخواند (Zengerle, 2017) و طبق اعلام پنتاگون، ناوگروه‌هایی تحت هدایت ناو هواپیمابر «یواس.اس کارل وینسون»، «یواس.اس رونالد ریگان» و همچنین زیردریایی اتمی «یواس.اس میشیگان» را به شهر بندری «بوسان» در سواحل کره جنوبی اعزام کرد که موقعیت تهاجمی آن‌ها، گمانه‌ها را برای تشدید بحران افزایش داد. ترامپ در پاسخ به یکی از آزمایش‌های موشکی کره در حساب شخصی خود در توییتر گفت: «کره شمالی همین الان یک موشک دیگر پرتاب کرد. بعید است کره جنوبی و ژاپن بیش از این بتوانند این وضعیت را تحمل کنند. شاید لازم باشد چین با انجام یک اقدام سنگین علیه کره شمالی، یکبار و برای همیشه به این وضعیت مزخرف پایان دهد». در دولت بایدن نیز در ادامه سیاست‌های روسای جمهور سابق آمریکا در قالب فشارهای اقتصادی و مانورهای مشترک با متحدان در شرق آسیا دنبال شد.

● کوبا

توسعه قانون مربوط به مداخله نکردن در این نیمکره بیان اعتراض علیه اقدامات گسترده مداخله‌گرانه ایالات متحده در امور داخلی کشورهای آمریکای لاتین است. اصول مونرو در سال ۱۸۲۳ اعلام شد تا از تلاش‌های اتحاد مقدس برای بازبانی کنترل حاکمیت اسپانیا بر مستعمرات



آمریکای لاتین خود، که در اوایل قرن نوزدهم استقلال خود را اعلام کرده بودند، جلوگیری کند (Miller, 1950: 758). اصول مونرو تا حد زیادی برای دلسرد کردن اروپایی‌ها طراحی شده بود تا در امور داخلی آمریکای لاتین مداخله نکنند. هنگامی که این خطر از بین رفت، دکترین مونرو حفظ شد و گسترش یافت تا توجیهی چندجانبه برای مداخله آمریکا در امور داخلی کشورهای آمریکای لاتین به هر مناسبتی باشد که به نظر می‌رسید در خدمت منافع ملی ایالات متحده باشد. پس از سقوط دولت دست‌نشانده «باتیستا» تاکنون، دولت آمریکا رفتار خصمانه‌ای علیه کشور کوبا در پیش گرفته است. شش دهه تحریم و سیاست ظالمانه آمریکا شرایط سختی را به مردم و نظام سیاسی کوبا تحمیل کرده است. کوبا به لحاظ ژئوپلیتیکی و نیز موقعیت استراتژیک از اهمیت بالایی در دریای کارائیب برخوردار است. منطقه آمریکای لاتین که حیاط خلوت آمریکا محسوب می‌شود، با دارا بودن منابع طبیعی فراوان و بازار مصرف گسترده و همچنین به دلیل نزدیکی جغرافیایی به خاک آمریکا، منطقه مهم و حساسی برای واشنگتن به‌شمار می‌آید. «بنجامین فرانکلین»، از پدران بنیان‌گذار آمریکا، پیش از استقلال ۱۳ ایالت آمریکا از استعمار انگلیس، به این کشور توصیه می‌کرد جزیره کوبا را نیز بگیرد. در سال ۱۷۸۳ میلادی (هفت سال بعد از بیانیه استقلال آمریکا) هم «جان آدامز»، دومین رئیس‌جمهور آمریکا، بر اساس ملاحظات اقتصادی، از الحاق کوبا و پورتوریکو به آمریکا حمایت کرد (Miller, 1950: 761). «جیمز مونروئه»، پنجمین رئیس‌جمهوری آمریکا، در این خصوص تصریح کرد: الحاق کوبا مسئله‌ای است که ایالات متحده به آن نیازمند است تا به این ترتیب بتواند به بالاترین درجه از منافع خود دست یابد. دخالت آمریکا در کوبا به قدری بود که در سال ۱۸۹۹ «ویلیام مک کینلی»، بیست‌وپنجمین رئیس‌جمهور آمریکا، فرمان خلع سلاح عمومی توسط ارتش آزاد کوبا را صادر کرد (Huberman and Sweezy, 1950: 11). بعد از تصویب سند الحاقی یا متمم «پلت» در مجلس سنای آمریکا در سال ۱۹۰۳، آمریکا مستقیم در انتخابات ریاست‌جمهوری کوبا دخالت می‌کرد، به طوری که در سال ۱۹۳۳ با انجام کودتا، دولت دست‌نشانده آمریکا بر سر کار آمد (Miller, 1950: 768). در سال ۱۹۵۲ میلادی حزب مردمی کوبا باید قدرت را به دست می‌گرفت، اما ۱۰ مارس همین سال کودتایی نظامی به رهبری «فولخنسیو باتیستا» رخ داد که در نتیجه آن، دیکتاتوری خشنی در کوبا آغاز شد. ملت کوبا اما، حاضر به عقب‌نشینی نبود؛ پس از مبارزه‌های طولانی در نهایت در سال ۱۹۵۹ انقلاب ضدآمریکایی به رهبری فیدل کاسترو در این کشور به پیروزی رسید. کوبا که تا قبل از ۱۹۵۹ دارای سیاست اتحاد و ائتلاف با غرب بود، به مرور به سمت شوروی گام برداشت و استراتژی اتحاد و ائتلاف با غرب را به سمت بلوک شرق تغییر داد.



مشارکت ایالات متحده در تهاجم مسلحانه به کوبا در ۱۷ آوریل ۱۹۶۱ به وضوح تعهدات قانونی مندرج در توافق نامه های بین المللی الزام آور را، که روابط بین المللی دولت ها در نیمکره غربی (به غیر از کانادا) را تعریف می کند، نقض کرد. علاوه بر این، تلاش های آمریکا برای اعمال فشار با توسل به اقدامات تهدیدآمیز اقتصادی قبلی، به ویژه تحریم تجارت و کاهش سهمیه شکر، مداخله غیرمستقیم و غیرقانونی است. توضیح «تئودور روزولت» در مورد مداخله ایالات متحده در پاناما در سال ۱۹۰۳ برای محافظت از ساخت کانال، اقدام مداخله جویانه آمریکا را به خوبی بیان می کند: «ما در واقع به خاطر منافع ساکنانش و برای نیازهای ملی خودمان و به نفع همه دنیای متمدن، ایستemos را اشغال کردیم. در چنین شرایطی، اگر دولت ایالات متحده غیر از آن عمل می کرد، به حماقت و ضعف محکوم می شد که در مجموع جنایت علیه ملت است» (N.Y. Times, 1980). در سال ۱۸۲۳، «جان کوئینسی آدامز»، ششمین رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا، نظریه ای را مطرح کرد که در تاریخ کوبا به سیاست «میوه رسیده» معروف شد. طبق این طرح، کوبا به دلیل نزدیکی جغرافیایی با آمریکا باید زیر کنترل آن درمی آمد. در سال ۱۸۴۸، «جیمز پولک»، یازدهمین رئیس جمهور آمریکا، سعی کرد کوبا را به قیمت صد میلیون دلار از اسپانیا خریداری کند. در سال های ۱۸۵۳ و ۱۸۶۱ نیز «فرانکلین پیرس» و «جیمز بیوکنن»، به ترتیب چهاردهمین و پانزدهمین روسای جمهور آمریکا، نیز تلاش های مشابهی در همین راستا داشتند (CFR, 2011).

در اواخر سال ۱۸۶۹، همزمان با اتمام جنگ داخلی آمریکا و شروع نخستین جنگ استقلال کوبا موسوم به «جنگ ده ساله»، «پولیسیز سایمن گرانت»، هجدهمین رئیس جمهور آمریکا، بار دیگر تلاش کرد این جزیره حوزه کارائیب را بخرد و همچنین در ۱۸۹۷، «ویلیام مک کینلی»، بیست و پنجمین رئیس جمهور آمریکا، همین تلاش را تکرار کرد.

پس از شکست اسپانیا در سال ۱۸۹۸، ایالات متحده، کوبا را به عنوان یک قدرت تحت مدیریت (قیمومت) اشغال کرد. علی رغم برخی نارضایتی های داخلی، دولت آمریکا مورد استقبال کوبایی ها قرار گرفت. تا آن زمان میراث استعمار از جمله بیماری، هرج و مرج و گرسنگی توسط فرماندار آمریکایی، «لئونارد وود»، تا حدی تقلیل یافت (Department of State, 1961). با این حال، ایالات متحده، کوبا را مجبور کرد که از فرمان «اصلاحیه پلات»^۱ به صورت تحقیرآمیزی تبعیت کند (25-Falk, 1960: 22). این طرح به آمریکا اجازه می داد تا نه فقط سیاست های داخلی بلکه

1. Platt Amendmen



سیاست خارجی و تمام قراردادهای بین‌المللی را به کوبا دیکته کند. طبق این طرح، آمریکا اجازه یافت گوانتانامو را به مبلغ چهار هزار دلار در ماه از کوبا اجاره و در آنجا پایگاه نظامی ایجاد کند که تاکنون هم آمریکا نیروی نظامی خود را در این کشور حفظ کرده است. بحث برانگیزترین ماده‌های این قرارداد، قدرت کوبا را برای استتراض خارجی محدود می‌کرد (ماده دوم) و به ایالات متحده حق مداخله یک‌جانبه در امور داخلی کوبا با اختیارات گسترده می‌داد (ماده ۳) (Falk, 1959: 210). واشنگتن، کوبا را موظف کرد که حاکمیتش را بر اساس معاهده با یک قدرت خارجی کاهش ندهد و به ملت دیگری اجازه ندهد تا در جزیره، قدرت نظامی اعمال کند (ماده اول) و باید به ایالات متحده پایگاه‌های زغال‌سنگ و نیروی دریایی بدهد (گوانتانامو) (ماده ۶). کوبا به‌طور خاص از حق مداخله‌ای ادعا شده توسط ایالات متحده ناراضی بود (Falk, 1960: 29). دولت کوبا موافقت می‌کند که ایالات متحده می‌تواند از حق اعمال مداخله برای حفظ استقلال کوبا، حفظ دولت مناسب برای حفاظت از جان، مال و آزادی فردی و اجرای تعهدات در رابطه با کوبا توسط معاهده پاریس در مورد ایالات متحده، که در حال حاضر باید توسط دولت کوبا فرض و انجام شود، استفاده کند. کل توافق‌نامه بین‌المللی معروف به اصلاحیه پلات را می‌توان در معاهدات و کنوانسیون‌ها یافت.

ایالات متحده در سال ۱۹۰۶ به کمک نیروی مسلح، مداخله کرد و نظم داخلی را پس از یک دوره طولانی درگیری داخلی بازگرداند. سیستم اجرایی آمریکایی تا سال ۱۹۰۹ برقرار بود و در مورد اخیر (دومی) آشکارا غیرانسانی، فاسد و نسبت به منافع آمریکا مغرض بود. مداخله کوتاهی برای محافظت از تخریب محصول شکر در طی شورش سال ۱۹۱۷ نیز انجام شد و در سال‌های ۱۹۲۴ و ۱۹۳۴، ایالات متحده با ارسال سلاح به دولت و تحریم فروش سلاح به شورشیان، درگیری‌های داخلی را کنترل کرد. علاوه بر متوسل شدن به مداخله، تهدید بر مداخله تأثیر قوی بر امور داخلی کوبا داشت و مشاهده شده است که سایه اقدام مسلحانه، که بر سر روابط کوبا و آمریکا موج می‌زند، بدون شک نقش زیادی در آرام کردن کوبایی‌ها داشت (U.N. Doc, 1959). انزجار از نقش سلطه‌طلبی ایالات متحده افزایش یافت. سلطه اقتصادی آمریکا در کوبا - صنعت شکر و تجارت بین‌المللی آن - و حق مداخله‌ای که تحت اصلاحیه پلات ادعا شده است پایه‌های اصلی محبوب نبودن ایالات متحده بودند. با این حال، همان‌طور که گرابر اشاره کرده است، اصلاحیه پلات عملاً اقدامات مداخله‌جویانه ایالات متحده را گسترش نداد (Kennedy, 1961: 22)؛ صرفاً ظاهری از دوجانبه‌گرایی و قانونمندی به مداخله‌گری تغییر کرد.



تصویر معیوب دائمی از چهره آمریکا در کوبا ناشی از حمایت آشکار واشنگتن از دیکتاتورهای ظالم جناح راست است. منافع اقتصادی آمریکا خواستار نظم سیاسی داخلی و وضعیت اجتماعی بود. برای این اهداف وجود یک دیکتاتور ایده‌آل بود. همچنین می‌توان او را با پول متقاعد کرد که در مورد منافع تجاری همکاری کند. چنین دیکتاتوری‌هایی اغلب بدون محبوبیت داخلی هستند و در واقع از مداخله خارجی برای سرکوب یک جنبش اعتراضی مردمی دعوت می‌کنند. بنابراین دعوت به مداخله توسط یک مرتجع دیکتاتور، مداخله را کمتر قابل قبول می‌کند. با این هدف در ۱۹۲۰، ژنرال «آناچ کراودر»، نماینده شخصی رئیس‌جمهور آمریکا، برای انجام مأموریتی مداخله‌جویانه و به بهانه مبارزه با فساد و کنترل شرایط دشوار اقتصادی و سیاسی، به کوبا رفت. کراودر باید به‌عنوان اعاده‌کننده اخلاقیات و حافظ منافع کوبا ظاهر می‌شد، به همین دلیل پیشنهاد برگزاری انتخابات تازه را مطرح کرد که باید طبق اصول وضع‌شده توسط وی صورت می‌گرفت. با وجود پیشینه و تجربه زیاد کراودر، که شامل خدمت و مشارکت در نخستین مداخله نظامی آمریکا طی جنگ جهانی اول و داشتن مسئولیت‌هایی در وزارت دادگستری و وزارت امور خارجه این کشور طی دومین مداخله نظامی و جنگ جهانی دوم می‌شد، وی در هیچ‌یک از مسائل ملی، به سود منافع کشور خود اقدام نکرد. کراودر طی سفری که در اکتبر ۱۹۲۲ برای گزارش مأموریت خود و دریافت دستورالعمل‌های تازه به واشنگتن داشت، به سمت سفیر آمریکا در کوبا منصوب شد (CFR, 2011).

آمریکا از ۱۹۲۵ تا ۱۹۳۱ از «ماچادو»، دیکتاتور منفور کوبا، حمایت کرد، این مرد یک ظالم خونین بود که «تمام مخالفان خود را زندانی یا ترور می‌کرد» (New Yorker, 1961). در سال ۱۹۲۸، ایالات متحده «هری اف. گوگنهایم»، تاجر برجسته آمریکای لاتین را به‌عنوان سفیر به کوبا فرستاد. او پیوسته پشت پرزیدنت ماچادو برای حفظ یک دولت قوی و باثبات ایستاد. روش وی به معنای واقعی کلمه مانند حمایت از «آل کاپون»، رئیس دولت یک کشور خارجی و تحمل روش‌های گانگستری او بود (New Yorker, 1961). ماچادو سرانجام سرنگون شد؛ زیرا کاهش قیمت جهانی شکر خطر ورشکستگی برای دولت کوبا را دامن می‌زد.

از ابتدای سال ۱۹۳۳، بنیامین سامنرولس، سفیر آمریکا در کوبا، بین دولت «خراردو ماچادو»، رئیس‌جمهور وقت کوبا و مخالفان آن، میانجی‌گری کرد؛ ولی هنگامی که آمریکا در نتیجه قیام مردمی کوبا، مقدمات فرار این دیکتاتور را فراهم می‌کرد، برای جایگزین کردن مردی قوی در مسند قدرت فعالیت داشت. به همین دلیل جنبش «گروهیان‌ها و سربازها» را رواج دادند که در نتیجه



فعالیت‌های آن در چهارم سپتامبر همان سال، کودتایی نظامی انجام شد که منجر به برکناری کارلوس مانوئل سسیپلیس، رئیس‌جمهور وقت کوبا، از قدرت شد. گروهبان «فولخسیوباتیستا»، دیکتاتور کوبا، رهبری جنبش مذکور را به دست گرفت و در نتیجه کودتا، دولت «گرائوسان مارتین»^۱ را بر سر کار آورد. همزمان با آغاز کار دولت رامون گرائوسان مارتین، که «آنتونیو گیتراس»، وزیر جنگ و فرمانده نیروی دریایی بود، قوانین و تدابیری را وضع کردند که خوشایند آمریکا نبود، به همین دلیل این دولت را به رسمیت نشناختند و اقداماتی را برای ایجاد تغییر در دولت کوبا کردند و در نتیجه دولت گرائوسان مارتین، فقط صد روز بر سر کار بود. در واقع ایالات متحده از ترس شکست سیاست حفظ ثبات، از به رسمیت شناختن گرائوسان مارتین، که اولین چهره اصلاحطلبی بود که به‌عنوان رهبر کوبا ظاهر شد، خودداری کرد. مخالفت با این رئیس‌جمهور لیبرال منجر به سقوط دولت او در سال ۱۹۳۴ و جایگزینی آن با دیکتاتوری باتیستا شد که نیرویی تعیین‌کننده بود. باتیستا، که در آن زمان سرهنگ و رئیس ارتش شده بود، در ماه ژانویه به همراه «جفرسون کافری»، سفیر آمریکا در کوبا، کودتایی را علیه دولت گرائو طرح‌ریزی و اجرا کردند و «کارلوس مندیتا» را به قدرت رساندند (Kennedy, 1961: 22).

در ۲۲ می ۱۹۳۰، استرادا پالما، نخستین رئیس‌جمهور کوبا، با ایالات متحده آمریکا قرارداد دائمی امضا کردند و حدود روابط فی‌مابین مشخص شد. همان‌طور که معروف است، فرانکلین روزولت به ظاهر مشتاق بهبود روابط آمریکا با آمریکای لاتین بود. او مخالفت گسترده ناشی از اقدامات و ادعاهای مداخله‌جویانه را تصدیق کرد. بنابراین، ایالات متحده مجبور شد به ظاهر مبتنی بر یک‌جانبه‌گرایی اصول مونرو یا دو‌جانبه‌گرایی جعلی اصلاحیه پلات از امتیاز مداخله‌گری خود چشم‌پوشی کند (N.Y. Times, 1960). با این حال، ایالات متحده با اعمال فشار اقتصادی و روانی به تسلط بر امور کوبا ادامه داد. یکی از مفسران اخیر اصطلاح «پلاتیسم» را برای توصیف این هژمونی با ساختار ضعیف، که مشخص‌کننده نقش ایالات متحده در امور کوبا تا زمان سقوط باتیستا در سال ۱۹۵۹ بود، پیشنهاد می‌دهد. (N.Y. Times, 1960) کوبایی‌ها با دستیابی به پیشرفت‌های داخلی اجتماعی و اقتصادی این نقش آمریکا را خصمانه تلقی کردند. به این ترتیب، باید آن را بخش مهمی از زمینه‌های مساعد برای ظهور فیدل کاسترو در نظر گرفت.

هدف از بررسی کوتاه این تاریخچه کمک به درک موضوع کاستروگرایی و استفاده کاسترو از



احساسات ضد آمریکایی برای بسیج عمومی است. کاسترو اولین برنامه تغییر اجتماعی رادیکال خود را به کوبا ارائه کرده است. او به وضعیت رقت‌انگیز توده فقیر به خصوص آن‌هایی که در روستاها زندگی می‌کنند، رسیدگی کرد. (Falk, 1959: 259) اقدامات اقتصادی او مانند اصلاحات ارضی و ملی شدن را باید به‌عنوان اقداماتی برخلاف سلطه خارجی و نابرابری به حساب آورد. دشمنی سیاسی او با آمریکا را باید به خاطر ۶۰ سال تحقیر کوبا توسط ایالات متحده و نقش حمایتی این کشور از دیکتاتورهای مانند ماچادو و باتیستا دانست.

تاریخ استعماری اولیه کوبا ریشه‌های عمیق حکومت سیاسی اقتدارگرا و استثمار اقتصادی خارجی در سنت کوبایی را نشان می‌دهد. همچنین نشان‌دهنده علاقه توسعه‌طلبانه آمریکا به کوبا و تمایل نداشتن واشنگتن به اقدام علیه اسپانیا برای دستیابی به استقلال ملی کوبا است، البته تا زمانی که آمریکا برای اهداف خودخواهانه برای مبارزه در جنگ اسپانیا-آمریکا در ۱۸۹۸ آماده شد. حل‌وفصل آن جنگ منجر به طولانی شدن اشغال نظامی آمریکا و پذیرش رسمی هژمونی ایالات متحده در اصلاحیه پلات شد.

از جنگ داخلی به بعد، ایالات متحده نقش مهمی در زندگی اقتصادی جزیره داشت. وابستگی فلج‌کننده کوبا به صنعت نیشکر خود، به ایالات متحده، به‌عنوان مصرف‌کننده بزرگ شکر، یک اهرم کنترلی عظیم بر امور کوبا داده بود. علاوه بر این، سهمیه‌بندی و یارانه برای تجارت شکر به آمریکایی‌هایی که مزارع بزرگ داشتند، کمک کرد که سودهای کلان به دست بیاورند؛ ولی به افزایش استاندارد زندگی افراد متوسط جامعه کوبایی کمکی نکرد. بنابراین، سخاوت آمریکا در کوبا در روابط تجاری معمولاً فقط برای تعداد کمی از نخبگان اقتصادی که عمدتاً متشکل از آمریکایی‌ها و چند خانواده ثروتمند کوبایی بودند، مفید بود. چنین توصیف منفی از نقش آمریکا در کوبا کل داستان نیست، اما این موضوع درک گروه‌های اجتماعی و سیاسی اصلاح‌طلب در کوبا از آمریکا را نشان می‌دهد. برای مثال، واضح است که بدون مشارکت ایالات متحده در دوران قبل از کاسترو، کوبا می‌توانست در وضعیت بدتری از نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی قرار بگیرد و فضای سیاسی از نزاع خونین به استبداد خونین تغییر می‌کرد.

به نظر می‌رسد سه اقدام مداخله‌ای ایالات متحده برای ارزیابی حقوقی مهم هستند:
- حذف سهمیه واردات شکر کوبایی با قیمت‌های تضمینی توسط ایالات متحده در ششم ژوئیه ۱۹۶۰، وابستگی داخلی کوبا بر اساس درآمد و ارز خارجی از فروش شکر به ایالات متحده نشان داد که این اقدامات طراحی شده‌اند تا اراده آمریکا برای مداخله در امور داخلی کوبا را



افزایش دهد. چنین تلاشی برای به زانو در آوردن کوبا برای اهداف بحث بعدی به‌عنوان «مداخله اقتصادی غیرمستقیم» توصیف می‌شود (CFR, 2011).

- در ۱۹ اکتبر ۱۹۶۰، ایالات متحده تمام صادرات به کوبا به جز مواد غذایی و ماشین‌آلات غیریارانه‌ای و تجهیزات پزشکی را تحریم کرد. چنین تحریمی یک تلافی آشکار برای مصادره اموال آمریکا در کوبا و تحریم محصولات و تجارت آمریکایی توسط کوبا بود، با این حال، به نظر می‌رسد چنین فشاری که یک دولت نسبتاً قدرتمندتر بر دولت ضعیف وارد می‌کند، «مداخله غیرمستقیم اقتصادی» را نیز به همراه دارد.

- ایالات متحده از امکانات و قلمرو خود برای آموزش، مشاوره، تأمین مالی، تجهیز و انتقال شورشیان کوبایی، که در تهاجم ضد کاسترو در آوریل ۱۹۶۱ شرکت کردند، استفاده کرد و یک هفته پس از تهاجم مشاهده شد: «دولت [ایالات متحده] دیگر انکار نمی‌کند که سیاه بر اساس اختیارات ریاست جمهوری، سازمان‌دهی کرد و در هفته گذشته اقدام به حمله به کوبا را مستقیماً هدایت کرد» (Loewenstein, 1964). چنین حمایتی از حمله مسلحانه به ملتی که با آن در صلح هستیم می‌تواند به‌عنوان «عمل تجاوز» یا «مداخله مسلحانه غیرمستقیم» در نظر گرفته شود.

این سه اقدام مداخله‌جویانه ایالات متحده به اندازه کافی حقایق پس‌زمینه را به تصویر کشید تا امکان بحث در مورد اصول حقوقی عدم مداخله فراهم شود. وضعیت حقوقی این مداخلات را نباید مجزا نگریست.

از سال ۱۹۵۹، این بار آمریکا با حمایت از حکومت در مقابل انقلاب مردمی کاسترو، تلاش کرد تا این انقلاب شکست بخورد؛ ولی موفق نشد و فیدل کاسترو به قدرت رسید. شورای امنیت ملی آمریکا در نشستی در دهم مارس همان سال، امکان روی کار آوردن دولتی دیگر در کوبا را بررسی کرد. اکنون پس از سال‌ها توطئه، دخالت نظامی، تحریم، ایزوله کردن، ترور و... کوبا همچنان «انقلاب نابخشودنی» خودش را بی می‌گیرد. غم‌انگیز این است که هنوز هیچ‌کس نمی‌داند، اگر ماشه آمریکا روی سر کوبا نبود، چه نوع جامعه‌ای می‌توانست در آن شکل بگیرد. در ماه ژوئن همان سال و به‌عنوان پاسخی به تدابیر مردمی انقلاب جوان کوبا، دولت آمریکا قطعنامه‌ای صادر کرد که به موجب آن کمک خارجی به هر کشوری که دارای آمریکایی‌ها را مصادره کند، متوقف می‌شد (Schultz, 2009: 14).

دوایت دیوید آیزنهاور، رئیس‌جمهور وقت آمریکا، در هفدهم مارس ۱۹۶۰، برنامه اقدام مخفیانه



علیه دولت کاسترو را با هدف نابود کردن انقلاب کوبا، تصویب کرد. سازمان سیا با اقدامات آیزنهاور و کندی، تبعیدی‌ها و پناهندگان ضد کمونیست کوبایی را آموزش داد و تلاش کرد دولت فیدل کاسترو را سرنگون کند. بزرگ‌ترین و پیچیده‌ترین این تلاش‌ها عملیاتی بود که در کاخ سفید انجام و به عملیات «خلیج خوک‌ها» مشهور شد. در ماه اوت همان سال نیز اتخاذ تدابیر ضد کوبایی ادامه یافت و طی هفتمین نشست مشاوره‌ای وزرای امور خارجه جمهوری‌های آمریکایی در شهر سان خوسه جمهوری دومینیک، اقداماتی در راستای به انزوا کشاندن کوبا صورت گرفت.

در ژانویه ۱۹۶۱، واشنگتن روابط دیپلماتیک با هاوانا، پایتخت کوبا را، پس از نزدیک شدن انقلابیون هوادار فیدل کاسترو، رهبر وقت کوبا، به اتحاد جماهیر شوروی و توقیف دارایی‌های آمریکا، قطع کرد. در آوریل همان سال تلاش برای پیاده کردن تبعیدی‌های کوبایی زیر حمایت آمریکا در خلیج خوک‌ها با شکست روبه‌رو شد.

جان اف کندی، رئیس‌جمهور وقت آمریکا، برای نخستین بار در ماه فوریه ۱۹۶۲، علیه کوبا تحریم‌های تجاری در نظر گرفت. در اکتبر همان سال و در پی استقرار موشک‌های هسته‌ای شوروی در کوبا، «بحران موشکی کوبا» بین آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی به وجود آمد (Schoultz, 2009: 14).

در ۱۹۶۲، آمار حملات آمریکا به کوبا افزایش پیدا کرد و این کشور را طی نشست سازمان کشورهای آمریکایی، که در ۳۱ ژانویه در شهر پونتا دل استه در اروگوئه برگزار شد، از این سازمان اخراج کردند. در سوم فوریه همین سال بر اساس قانون شماره ۳۴۴۷، کوبا را کاملاً تحریم و در سوم اکتبر، با اشاره به قانون عمومی ۳۳-۸۷، علیه کوبا بیانیه جنگ صادر شد. به این ترتیب در ۲۴ اکتبر، بحران اکتبر یا بحران موشک‌ها به وقوع پیوست. از ابتدای سال ۱۹۶۳، در جریان بحران موشکی کوبا در ۲۲ اکتبر، جان اف کندی، رئیس‌جمهور ایالات متحده آمریکا، فرمان محاصره دریایی کوبا برای جلوگیری از حرکت کشتی‌های اتحاد شوروی به سوی این کشور را صادر کرد. با صدور این فرمان، نیروی دریایی آمریکا، کوبا را محاصره کرد، که با واکنش خروشان چچف به این مسئله، دنیا تا یک قدمی جنگ هسته‌ای پیش رفت (Schoultz, 2009: 14).

از سال ۱۹۸۱، با روی کار آمدن رونالد ریگان، جنگ روانی و شعارهای تهاجمی علیه مقامات دولتی کوبا شدیدتر شد و خطر حمله نظامی افزایش پیدا کرد و در ۱۹۸۵ فرستنده «رادیو مارتی» را علیه این کشور به راه انداختند.

بین سال‌های ۱۹۹۲-۱۹۸۹، دولت آمریکا پیشنهادهای فراوانی برای تشدید تحریم‌ها ارائه



کرد، تا جایی که در ۱۹۹۳ قانون «توریچلی» به امضا رسید. در این دوره، فرستنده‌های رادیویی، که علیه دولت کوبا فعالیت می‌کردند، به‌شدت افزایش یافتند و آمریکا از گروه‌های حامی حقوق بشر و همچنین گروه‌های ضدانقلاب زیادی را، که با دولت کوبا مبارزه می‌کردند، حمایت مالی کرد. همچنین از ۱۹۹۶-۱۹۹۳، اذیت و آزارها به‌شدت افزایش پیدا کرد؛ تا جایی که در ۱۹۹۶ قانون هلمز-بورتون به امضا رسید و تحریم‌ها شدت گرفت.

سیاست‌های ایالات متحده در قرن جدید نیز ادامه پیدا کرد و ضمن تداوم تحریم‌ها علیه کوبا، به فشار بر اشخاص نیز روی آورد. در این راستا و در سال ۲۰۱۱، آلن گراس به جرم «ورود تجهیزات دریافت و پخش ماهواره‌ای ممنوعه به این جزیره کمونیستی»، به ۱۵ سال زندان محکوم شد. در مقابل کاخ سفید از کوبا خواست او را فوری آزاد کند، که این خواسته با مخالفت کوبا روبه‌رو شد و گراس تا ۲۰۱۴ در زندان باقی ماند. در همین سال، شورای عمومی سازمان ملل متحد، طرحی را تصویب کرد که به تحریم آمریکا علیه کوبا پایان داده شود. این طرح با ۱۶۷ رأی موافق و سه رأی مخالف (آمریکا، رژیم صهیونیستی و جزایر مارشال) تصویب شد. کابینه بوش آن را نادیده گرفت و هرگز به اجرا نگذاشت و با این اقدام، گام دیگری در جهت بی‌اعتبار کردن سازمان ملل برداشت. این در حالی است که از سال ۲۰۰۲ تا ۲۰۱۳، آمریکا زندان مخوف گوانتانامو را در کوبا و بدون اطلاع مسئولان این کشور بنا کرد و در آن به شکنجه مخالفان خود، که از سراسر جهان آورده می‌شدند، پرداخت (Schoultz, 2009: 16).

ظواهرات ضدولتی سال ۲۰۲۰ و ناآرامی‌ها در کوبا، فرصتی در اختیار واشنگتن قرار داده است تا مجدداً دخالت در امور داخلی کوبا را گسترش دهد. اخیراً هزاران کوبایی از هاوانا تا سانتیاگو به خیابان آمدند تا به کمبود غذا و دارو، محدودیت‌های همه‌گیری کرونا، سرعت واکسیناسیون و آنچه بی‌توجهی دولت نامیدند، اعتراض کنند. به گفته کارشناسان، نقش اصلی آمریکا در بحران کوبا، اعمال تحریم‌های ۶۰ ساله است. دونالد ترامپ، تقریباً تمام اقداماتی را که باراک اوباما برای کاهش تحریم و بهبود روابط بین آمریکا و کوبا انجام داده بود، پایان داد و تحریم‌های جدیدی نیز علیه کوبا اعمال کرد. «برونو رودریگز»، وزیر امور خارجه کوبا می‌گوید: «خسارت وارد شده به اقتصاد کوبا از آوریل ۲۰۱۹ تا مارس ۲۰۲۰ بالغ بر پنج میلیارد و ۵۷۰ میلیون دلار بود که حدود یک میلیارد و ۲۲۶ میلیون دلار بیشتر از سال قبل است.» گفتنی است بخشی از سیاست ترامپ در فشار به دولت‌هاوانا با هدف جلب آرای کوبایی‌های مقیم ایالت حساس فلوریدا انجام شد. حدود یک میلیون مهاجر کوبایی تبار در فلوریدا زندگی می‌کنند (کالینز، ۱۴۰۰: ۸۷).



همزمان با اعتراضات مردم کوبا، جو بایدن، رئیس‌جمهور آمریکا، اعلام کرد دولت این کشور از اعتراضات مردم کوبا حمایت می‌کند. رئیس‌جمهور آمریکا گفت دولت او در کنار آن دسته از شهروندان کوبایی ایستاده است که برای به دست آوردن آزادی و پایان دادن به سرکوب و نابسامانی‌های اقتصادی مبارزه می‌کنند. «میگل دایاز کانل»، رئیس‌جمهور کوبا از همه کشورها خواست به حق حاکمیت کشور کوبا احترام بگذارند. رئیس‌جمهور کوبا گفته است: «برای آنکه کسانی بخواهند انقلاب را به شکست بکشانند، باید ابتدا از روی نعش ما بگذرند» (کالینز، ۱۴۰۰: ۸۹).

جمع‌بندی:

مداخله یک پدیده جدید در روابط بین‌الملل نیست، بلکه یک واقعیت فراگیر در تاریخ مدرن سیاست جهانی است و در دوره جنگ سرد نیز مورد استفاده دو ابرقدرت قرار می‌گرفت. ادبیات موجود درباره سیاست خارجی و مداخله می‌تواند چند حوزه مطالعاتی را دربر بگیرد و چند رهیافت مختلف درباره مناظره پیرامون چرایی، چگونگی، کجایی و چه زمانی مداخله را به تصویر بکشد. هدف از این مقاله، بررسی تاریخی اقدامات مداخله‌جویانه ایالات متحده در شوروی، کوبا، شیلی و کره شمالی بوده است. نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که جاسوسی، حمایت از کودتاچیان، تحریم، حمایت از اپوزیسیون، اعطای تابعیت و پشتیبانی مالی و تسلیحاتی از آن‌ها، اقدامات در چارچوب شورای امنیت و مداخله مستقیم نظامی اصلی‌ترین ابزارهای سیاست خارجی آمریکا در دخالت در این کشورها بوده است. آمریکا در شوروی از طریق تخریب چهره اخلاقی اتحاد جماهیر شوروی، جلوگیری از گسترش ایدئولوژی کمونیستی شوروی، ممانعت از دسترسی شوروی به تکنولوژی‌های پیشرفته، کاهش ارزش محصولات شوروی در بازارهای بین‌المللی، افزایش هزینه‌های داخلی، وادارسازی شوروی به هزینه‌کرد متقابل، استفاده از افکار عمومی، فروپاشی شوروی، جاسوسی از اسناد شوروی به بهانه اسرای آمریکایی و MIA، حمایت ایالات متحده از دولت‌های مبارز با کمونیسم، تقویت اقتدار گرای چینی در برابر کمونیسم روسیه و حمایت از اعطای منچوری به چین در قبال فاصله از مسکو، به دخالت در امور داخلی این کشور تا فروپاشی پرداخت. همچنین به طور خلاصه اقدامات مداخله‌جویانه آمریکا در کوبا در این چارچوب‌ها قابل بررسی است: انفجار هواپیمای کوبایی با طراحی سازمان سیا، حمله نظامی به خلیج خوک‌ها، بحران موشکی کوبا، اقدامات ضد کوبایی آمریکا پس از فروپاشی شوروی، افزایش



فشارها و تحریم‌ها بر کوبا در یک ماه پایانی دوره ترامپ، تحریم‌های آمریکا بر کوبا در حوزه ارسال پول از خارج، وضع تحریم‌های گذرنامه‌ای، اتهامات در حوزه تروریسم، دخالت دولت بایدن در امور داخلی کوبا. آمریکا در شیلی با کودتا و در قبال کره شمالی از طریق مداخله مستقیم نظامی و تحریم‌های شدید اقتصادی، همچنین تلاش برای انزوای این کشور اقدامات متعددی را در راستای مداخله در این کشورها انجام داده است. به عقیده نویسندگان، اگرچه بررسی تاریخی الزاماً برای احصای یک مدل قطعی مداخله کافی نیست، اما قطعاً این امر می‌تواند چارچوب‌های کلی این دخالت‌ها، انواع و ابزار تکرار شونده آن را برای تحلیلی آینده در اختیار تصمیم‌سازان قرار دهد.



فهرست منابع:

- ابراهیمی، نبی‌الله (۱۳۸۶). تحول مفهوم مداخله بشر دوستانه در روابط بین‌الملل، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال دهم، شماره چهارم، صص ۸۰۷-۸۳۰.
- امروز، استفتن (۱۳۶۳). روند سلطه‌گری تاریخ سیاست خارجی آمریکا، ترجمه: احمد تابنده، ص ۱۷۴.
- رفتارشناسی آمریکا، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۸، ص ۱۷۰.
- تاریخ ایرانی، نقش آمریکا در کودتای ۱۹۷۳ شیلی به روایت اسناد محرمانه سیا- بخش اول، دوم و سوم، تابستان ۱۳۹۹
- کالینز، الن (۱۴۰۰). مطالعات امنیتی معاصر، ترجمه علیرضا ثمودی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- Choi , S.-W., & James, P. (2014). Why Does the United States Intervene Abroad? Democracy, Human Rights Violations, and Terrorism. *Journal of Conflict Resolution*, 60(5), 899-926
- Lee, Wan Beom, (1996), "The U.S. Military Occupation and Nationalism, 1945-1948", In *Korean Post-Modern History and Nationalism*, Yoo, Byong Yong, Jip Mun Dang, Republic of Korea
- Akhtar, S., Shahid , M., & Khalid, M. (2003). US Policy of Intervention: A Critical Analysis. *India Quarterly*, 93-120
- Walker , T. C. (2009). Liberal Internationalism and Intervention: An Early Transatlantic Dialogue between Thomas Paine and Immanuel Kant. Retrieved June 3, 2022, from https://www.gvsu.edu/cms4/asset/54A33349-DDB5-9122-52D039391EF8BB6C/liberal_intervention_10.pdf.
- Keohane, R. (2011). When Should the US Intervene? Criteria for Military Intervention in Weak Countries. *Cornell International Affairs Review*, 5(1).
- Glaser, Charles. (1996). "Realists as Optimists: Cooperation as Self- Help". *Security Studies*. Vol. 5(1).
- Пфандль, Х. 1994- Русскоязычный эмигрант третьей и четвертой волны. *Русский язык за рубежом*. 1994, 5-6, 101-108
- "Wikileaks: 'Peres admitted Oslo was mistake'. Retrieved 2010-11-30.
- Waxman, Olivia B. (2017), How North Korea's Nuclear History Began, *Time*, Mar 07, <http://time.com/4692045/north-korea-nuclearweapons-history/>



- Chossudovsky, Michel , (2013), America's War against the People of Korea: The Historical Record of US War Crimes, Global Research, September 13, <http://www.globalresearch.ca/americas-war-against-thepeople-of-korea-the-historical-record-of-us-war-crimes/5350591>
- Trautler, Zachary, (2015), A Divided Peninsula- the effect of soviet influence on North Korea, January 19, Mayong Chol, <http://thediplomat.com/2016/02/north-koreas-kwangmyong-song-satellitelaunch-what-we-know-and-dont-know/>
- Scobell <http://www.linformale.eu/new-challenges-in-the-middle-east-interview-with-daniel-pipes>
- <https://www.foreign.senate.gov/press/chair/release/senators-menendez-and-graham-introduce-new-resolution-in-support-of-establishing-a-regional-nuclear-fuel-bank-to-avoid-arms-race-in-the-middle-east>
- Carlin, Robert and John W. Lewis, (2008), Negotiating with North Korea: 1992–2007, Center for International Security and Cooperation Freeman Spogli Institute for International Studies, Stanford University, January
- Choi , S.-W., & James, P. (2014). Why Does the United States Intervene Abroad? Democracy, Human Rights Violations, and Terrorism. *Journal of Conflict Resolution*, 60(5), 899-926.
- Cooper, Helene, (2008), U.S. Declares North Korea Off Terror List, New York Times, October 12, <http://www.nytimes.com/2008/10/13/world/asia/13terror.html>
- De Almeida, J. (2002). International Political Theory and the Issue of Legitimate Intervention. *NACAO DEFESA*, 155-170.
- European Parliament, (2017), Nuclear Proliferation in North East Asia, Directorate-General for External Policies Policy Department, March.
- Graham, David A. (2017), The Many North Korea Policies of the Trump Administration, *The Atlantic*, Apr 28,
- Reuters, (2017), South Korea, U.S. kick off Large-scale Air Exercise amid North Korean Warnings, December 4,
- Seoul.Zengerle, Patricia, (2017), U.S. lawmakers say Trump administration



- still lacks clear North Korea plan, Reuters, Apr 26, <http://www.reuters.com/article/us-northkorea-usa-senate-idUSKBN17S0B9>
- Miller, "Nonintervention and Collective Responsibility in the Americas," 22
- Huberman and Sweezy; op. cit. supra, note 2, at 1-10; Nelson, Rural Cuba(1950).
- IISS. (2020, July). Iran and Mr. Bolton. Retrieved June 3, 2022, from <http://www.iiss.org/blogs/survival-blog/2020/07/iran-and-mr-bolton>
- CFR: <https://www.cfr.org/backgrounder/us-political-parties-and-foreign-policy>.
- NYPost. (2021, January 12). Henry Kissinger's Wise Warning to Joe Biden on the Iran Nuke Deal, <https://nypost.com/2021/01/12/henry-kissingers-wise-warning-to-joe-biden-on-the-iran-nuke-deal/>. Retrieved May 18, 2022-
- Falk, "Jurisdiction, Immunities and Act of State: Suggestions for a Modified Approach," *Essays on International Jurisdiction* (1961).
- George Shultz, (1984) "Power and Diplomacy: An Address by Secretary Shultz to the Veterans of Foreign Wars, Chicago, August 20, US Department of State Bureau of Public Affairs, Current Policy no. 606.
- Kennedy, "The Lesson of Cuba," 44 Dep't. State Bull. 659 (1961).
- 66 For text of U.S. Note to OAS on Cuba see N.Y. Times, October 29, 1960, p. 2 -a full account of the U.S. position is given by the Department of State in its "white Loewenstein, *Political Reconstruction* (1946).
- NYPost. (2021, January 12). Henry Kissinger's Wise Warning to Joe Biden on the Iran Nuke Deal, <https://nypost.com/2021/01/12/henry-kissingers-wise-warning-to-joe-biden-on-the-iran-nuke-deal/>. Retrieved May 18, 2022-
- Selden, Mark, and Alvin Y. So, (2004), *War and State Terrorism: The United States, Japan, and the Asia-Pacific in the Long twenty century*, Lowman and Littlefield Publishers.
- Schultz., Sullivan, E., & Bradley, M. (2009, December 7). Conditional US Support for Humanitarian Intervention. Retrieved June 3, 2009, from The Chicago Council: <https://www.thechicagocouncil.org/commentary-and-analysis/blogs/conditional-us-support-humanitarian-intervention>.